



## همسنگر شب های خیر...

■ **خاطراتی از امیر سپاه اسلام سپهبد صیاد شیرازی**  
مرحوم حجت الاسلام والمسلمین استاد علی دوانی



بودم. خود آن شهید راه حق، قسمت هایی از آنها را طی سخنرانی هایش در همان ایام جنگ در مجالس و مساجد، و گاهی بعدها در سیمای جمهوری اسلامی ایران بیان کرد. نمی دانم سرانجام تیمسار شهید مجموعه خاطراتش را درست و منظم نوشت و در نوار بیان کرد یا نه. به جاست که پی جویی شود که اگر گفته و نوشته است، همه را پیاده و برای چاپ آماده کنند و گرنه دفتر جناب آقای مهندس چمران، زیر نظر مستقیم ایشان این کار را بکنند. اگر هم تیمسار شهید بر اثر مشاغل زیاد نتوانسته خاطراتش را بگوید و بنویسد، آنچه را آن امیر سپاه اسلام در طول این مدت در سخنرانی ها و مصاحبه هایش گفته، چاپ و منتشر سازند که از آن سردار بزرگ به یادگار بماند و یادش و کارش الگویی برای آیندگان باشد.

یکی از جهاتی که آن امیر سپاه اسلام یادداشت خاطرات خود در طول دفاع مقدس را دنبال نمی کرد این بود که می خواست کارهایش را با موضوع گیری های پیغمبر اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) هماهنگ سازد. بارها می گفت: «اگر شما همکاری کنید که آنچه را ما انجام داده ایم با تاکتیک های رزمی صدر اسلام هماهنگ شود، آن وقت خاطرات من ارزش نوشتن دارد، والا صرف نوشتن خاطرات چه ارزشی دارد؟» من به آن عبد صالح خداوند عرض می کردم، «اول شما خاطرات را بنویسید و بعد من آنچه را در آن زمینه ها از تاریخ صدر اسلام سراغ دارم می نویسم و تقدیم می کنم تا خودتان با بینش رزمی که دارید هماهنگ کنید.»

روزی تلفنی کرد و گفت، «فردا می آیم و شما را می برم به دانشگاه افسری ارتش. بعد از درس من شما جنگ خندق (احزاب) را به تفصیل شرح بدهید تا از نوار پیاده کنند و بدویم چاپ کنند، هم به دانشجویان بدهیم و هم به یادگار به عنوان

بنی صدر خائن شرح داد. در پایان گفتم تیمسار بسیار جالب بود، ولی کاش ضبط صوت بود که این خاطرات را ضبط می کرد و باز هم تأکید کردم خاطرات شما با مسئولیت هایی که داشته اید و دارید، بسیار مهمند و حتماً باید گفته و نوشته و چاپ و منتشر شوند. در تماس های تلفنی و ملاقات های بعدی هم تأکید زیاد کردم. در آن روز، آن عبد صالح خداوند و قهرمان دوران جنگ تحمیلی ابرقدرت ها، از محاصره اش با جمعی دیگر در کردستان توسط ضد انقلاب که در آخرین لحظه ناامیدی با رسیدن سردار رشید دکتر چمران به منطقه نجات یافته بودند، و گفت که شنیدن خبر آمدن وزیر دفاع، دکتر چمران، به کردستان چگونه مایه امیدواری و نیرو گرفتن ما و فرار ضد انقلاب شد.

از قهرمانی خودش در ایام دفاع مقدس و زمانی که فرماندهی نیروی زمینی ارتش را داشت، اطلاعات زیادی داشتم که بعضی را توسط دیگران در جراید خوانده و بعضی را هم شنیده

بیشتر سخن او از جبهه و دفاع مقدس و توجه به وظائف سربازی اش بود. اگر سخن می گفت از اطاعت رهبری و انجام وظیفی بود که به عهده داشت. سرباز و به قول خودش «سرباز کوچک اسلام» بود. برای آن سردار دلاور بعد از انجام فرائض دینی و وظیفی که به عهده داشت، چیزی از شرکت در جلسات دینی، درس اخلاقی که یکی از روحانیون تدریس می کرد و ارتباط با علما و خانواده شهدا و نماز جمعه و نماز جماعت بهتر نبود.

چند سال پیش با دعوت برادران عقیدتی سیاسی دفتر فرماندهی کل نیروهای مسلح برای سخنرانی در یکی از مناسبتهای مذهبی دعوت شدم. در آنجا به برادر سردار سرلشکر فیروز آبادی پیشنهاد کردم کلاسی کوتاه مدت تشکیل دهند که من طی جلسات، آن دورنمایی از جنگ های صدر اسلام را که در زمان رسول خدا (ص) و خلافت امیرالمؤمنین (ع) به وقوع پیوسته است، در دفتر فرماندهی کل ستاد مشترک نیروهای مسلح برای فرماندهان رده بالای نیروهای مسلح که در آن دفتر بودند، شرح بدهم و افزودم در یغم می آید که فرماندهان نیروهای مسلح در جمهوری اسلامی ایران از آن بی خبر باشند.

سردار سرلشکر فیروز آبادی حسن استقبال نمودند و این کلاس در مدت ۱۵ روز، در صبح های ماه رمضان تشکیل شد. نوار ویدئویی آن هم گرفته شد و در دفتر آقای مهندس چمران است.

در آن جلسات از جمله دو تذکر را دادم که همیشه هم آن را به تمام رزمندگان جبهه های حق بر ضد باطل و هشت سال دفاع مقدس اعم از ارتش و سپاه و بسیج در کلاس ها یا سخنرانی هایم یادآور شده ام.

آن دو تذکر یکی این است که به جاست فرماندهان و افسران نیروهای مسلح از فلسفه جنگ و جهاد در اسلام و جنگ های زمان پیغمبر (ص) و خلافت امیرالمؤمنین (ع) با خبر باشند و علل و نتایج آن را بدانند و دیگر این که سعی کنند خاطرات خود را از لحظه ای که به جبهه رفته اند تا زمانی که توانسته اند بروند یا جنگ تمام شده است، یا بنویسند و یا در چندین نوار به هر زبانی که دارند بیان کنند و به یادگار بگذارند و حتی مرکزی باشد که با اعلان قبلی، همه آنها را در آن نگاهداری کنند تا برای مراجعه طالبان و محققان و کسانی که می خواهند پیرامون هشت سال دفاع مقدس تحقیق کنند و تاریخ رزمی آن را بنویسند، منبع پرارزشی باشد. این را پیش تر به تیمسار شهید صیاد شیرازی، جانشین فرماندهی کل، یادآور شدم؛ از جمله گفتم خیلی به جاست کسانی باشند که تاریخ جنگ های صدر اسلام را بگویند. تیمسار صیاد شیرازی این درس ها را در جلسات سخنرانی که گاهی در مساجد و مجالس، چه برای نیروهای مسلح و چه برای عموم مردم داشت، بیان کرده بود و چند ماه بعد گفت در دو جلسه سخنرانی، جنگ بدر و احد را آن طور که شما می خواستی شرح دادم، خیلی مؤثر واقع شد.

راجع به نوشتن خاطرات هم پس از تأکیدات پیاپی، بنا شد بعضی روزها طرف عصر به دفتر تیمسار بروم، ایشان بیان کنند و بنده مستمع باشم.

در اولین جلسه که حدود سه ساعت طول کشید، تیمسار شهید سخن خود را طبق معمول با خشوع و خشوع هر چه تمام تر با بسم الله و خواندن دعا و توسل به حضرت ولی عصر (ع) ارواحنا فداه آغاز کرد و از روی موادی که یادداشت کرده بود، خاطرات خود را قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و زمانی که در اصفهان به عنوان افسری از ارتش شاه خدمت و اعلامیه های امام خمینی را توسط دوستان خود پخش می کرد و جمعی از آنها را با خود همراه کرده بود، تا آغاز جنگ تحمیلی و دوران



پیاده شده سخنرانی مرا فرستاد و طی یادداشت کوچکی نوشته بود که آن را چک و اصلاح کنم تا چاپ و منتشر کنند.

صیاد شیرازی در صدد بود که برای نظام دفاعی اسلام و درس‌هایی را که در این خصوص داشت، حتی الامکان و تا جایی که می‌توانست مأخذی از آیات قرآنی و احادیث اسلامی پیدا کند و با سیستم دفاعی معمول در جهان سوم هماهنگ سازد. در کلاس درسش در دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «دافوس» و در دانشگاه افسری ارتش «امام علی (ع)» کاملاً مراقب بود که این هدف را دنبال کند، به این معنی که ضمن تدریس درونی نظام و فنون رزمی، به نجوی آن را با آنچه پیغمبر (ص) و علی (ع) در جنگ‌ها معمول می‌داشتند، وفق دهد.

روزی اطلاع داد که دوسه روز دیگر می‌خواهم دانشجویان دانشگاه افسری را به جبهه جنوب ببرم و آنچه را که درس گفته‌ام، با آنچه در زمان جنگ در آنها معمول داشته‌ایم، به آنها ارائه دهم، و افزود که من این راه سه ساله معمول می‌دارم. حال شما هم مواردی را به اختصار از تاکتیک‌های رزمی پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهم السلام بنویسید و به من برسانید.

بسیست و شش نکته را نوشتم و طرف عصر به دفترش بردم. ضمن تشکر فراوان که شیوه مرضیه آن فرمانده عالی‌مقام بود، یک به یک آن را خواند و اگر نیازی به توضیح داشت به عرضشان رساندم. مقید بود که اعراب آیات و روایات را بگذارد و آنها را درست بخواند. تیمسار شهید چند روز بعد تلفنی فرمود دانشجویان را به جبهه بردم و هدفی که داشتم به خوبی انجام گرفت. فوق‌العاده در دانشجویان اثر بخشید و افزود که هر کدام از نکاتی را که یادداشت کرده بودید و به کار می‌بستم، می‌گفتم این نکته را از فلانی دارم. گفتم: «تیمسار لزومی نداشت از من نام ببرید.» فرمود: «نه، باید دانشجویان رسم امانتداری و ادای حق را بدانند، چون اگر نام نمی‌بردم می‌دانستند که اطلاع از این نکات مهم تاریخ اسلام کار من نیست و باید از جانی یا از کسی گرفته باشم، پس چه بهتر که هم مأخذ را نقل کنم و هم ادای دین کرده باشم.» حق‌شناسی و خضوع و فروتنی آن امیر سرفراز اسلام کم‌نظیر بود. با روی خوش و لبان خندان تشکر و قدردانی می‌کرد، به طوری که طرف احساس خجالت می‌نمود، گاهی می‌گفتم: «تیمسار؟ مگر چه کرده‌ایم؟» شب اول هر ماه، تیمسار شهید در منزل خود مجلس وعظ

آن توفیق بالاتر، حضرتعالی بپذیرید که همگی ما را در این میحث مستفیض گردانید. انشاءالله که خداوند به همه ما لیاقت دهد که حداکثر بهره را از محضر آن استاد ارجمند ببریم.

زمان ارائه یک ساعت بوده و به این جانب رخصت دادید که در مقدمه تلاوت مقدماتی خودم را داشته باشم و سپس با دعوت از حضرتعالی، ارائه انجام پذیرد.

۱- پیوست یادداشت هفتگی این جانب برای دانشجویان که خلاصه‌ای از موضوع را دارد.

۲- یک جلد کتاب «مدیریت و فرماندهی در اسلام» که از صفحه ۱۱۰۶ تا ۱۲۷ مورد نظر ماست.

#### ومن الله التوفیق

#### ارادتمند و دعاگوی شما

سرباز کوچک اسلام سرتیپ علی صیاد شیرازی  
امضاء، ۲۶/۲/۸۱

روز موعود صبح زود تیمسار شهید به منزل ما آمد و زنگ زد. در را گشودم. دیدم سرباز راننده پشت فرمان است و خود پیاده شده و زنگ را به صدا در آورده است.

اتفاقاً روز قبل ماخانه تکانی داشتیم و چند کیسه آت و آشغال را در دم گذاشته بودند که رفتگرها ببرند و جلوی خانه یک منظره ناخوشایندی داشت، ولی با این وصف آن مالک اشتر زمان، با عظمت روحی که داشت، با لباس نظمی و بدون توجه به رهگذران ایستاده و منتظر بیرون آمدن این خاکسار بود. بیرون آمدم و خیلی معذرت خواستم و گفتم تیمسار لازم نبود خودتان تشریف بیاورید. سرباز راننده را می‌فرستادید و من می‌آمدم و انجام وظیفه می‌کردم.

در دانشگاه هم تیمسار شهید پس از نیم ساعت درس خود، مرا معرفی کرد و با همان منش اسلامی خود فرمود که خودم رفته منزل استاد و ایشان را آوردم و اینک سرگذشت جنگ سرنوشت‌ساز «احزاب» را از زبان ایشان بشنوید. من هم به مدت یک ساعت جنگ احزاب را شرح دادم. ده روز بعد تیمسار شهید، نوار

نمونه کار پیغمبر (ص) در دفاع از کبان اسلام در آرشو دانشگاه نگاهداری شود. تیمسار شهید توضیح داد که توجه داشته باشم که دانشجویان با فرماندهان در جلسه حضور دارند و مدت صحبت من یک ساعت است. بعد هم طی یادداشتی تفصیلی آن دعوت و کار خود را در درس هایش و کاری را که بنده باید انجام دهم برای من فرستاد. به جاست که عیناً در اینجا بیاورم و حتی دستخط خود آن فرمانده عالیقدر در روزنامه چاپ شود.

باسمه تعالی

یادداشت ۷۶/۲/۸۱

سرور ارجمند، استاد عالیقدر جناب حجه‌الاسلام والمسلمین حاج آقای دوانی با اهداء سلام و تشکر قلبی از محبت‌های شما، پیرو مذاکرات تلفنی و دعوت از جنابعالی برای ارائه آموزش تاریخ اسلام به استحضار می‌رساند:

۱- مستمعین حضرتعالی حدود ۶۰۰ نفر از دانشجویان سال‌های سوم و چهارم دانشگاه افسری «امام علی (ع)» نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی می‌باشند که همراه با فرماندهان خود در جلسه حضور دارند.

۲- سلسله درس‌هایی که اینجانب برای دانشجویان داشته‌ام (حدود دو سال) هفتگی هر هفته ۱/۵ ساعت ارائه آموزش تجربیات نبردهای رزمندگان اسلام با ضد انقلاب در کردستان و دشمن متجاوز در جنگ تحمیلی می‌باشد که بخش کردستان در سال تحصیلی گذشته به پایان رسید و در سال جاری نبردهای مهم جنگ تحمیلی را آغاز کرده‌ایم که بخش عملیات «طریق القدس»، «فتح بستان» به پایان رسید و هم اکنون در میحث عملیات «فتح المبین» می‌باشیم که احتمالاً تا آخر سال تحصیلی به طول خواهد انجامید.

۳- فرصت مناسبی بود که در مقدمه هر جلسه بحثی را تحت عنوان «منش فرماندهی» به مدت ۳۰ دقیقه داشته باشم و در آن نکات مهم «فرماندهی بر یگان‌های نظامی» را برایشان یادآور شدم.

۴- از منابعی که مناسب دیدم کتاب «مدیریت و فرماندهی در اسلام» نوشته آیت‌الله مکارم شیرازی بود که به ده مسئولیت و وظیفه مدیر و فرمانده پرداخته و تاکنون هفت میحث آن را ارائه کرده‌ام و هم اکنون در هشتمین میحث یعنی «جمع‌آوری اطلاعات و آمار» می‌باشم. در این میحث از مواردی که در زمان پیامبر اکرم (ص) رخ داده بود، بهره‌ای برده‌ایم و هم اکنون می‌خواهم بهره‌افرا را از صحنه «جنگ احزاب» که مقطعی سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام بوده است ببریم. ۵- این توفیق الهی بود که بهترین استاد را انتخاب کنیم و از

تلفن زد و گفت: «دانشجویان را به جبهه بردم و هدفی که داشتم به خوبی انجام گرفت. فوق‌العاده در دانشجویان اثر بخشید. هر کدام از نکاتی را که یادداشت کرده بودید و به کار می‌بستم، می‌گفتم این نکته را از فلانی دارم. گفتم: «تیمسار لزومی نداشت از من نام ببرید.» فرمود: «نه، باید دانشجویان رسم امانتداری و ادای حق را بدانند.»





بیشتر سخن او از جبهه و دفاع مقدس و توجه به وظائف سربازی اش بود. اگر سخن می‌گفت از اطاعت رهبری و انجام وظایفی بود که به عهده داشت. سرباز و به قول خودش «سرباز کوچک اسلام» بود. برای آن سردار دلاور بعد از انجام فرائض دینی و وظائفی که به عهده داشت، چیزی از شرکت در جلسات دینی، درس اخلاقی که یکی از روحانیون تدریس می‌کرد و ارتباط با علما و خانواده شهدا و نماز جمعه و نماز جماعت بهتر نبود.

دانشمند بزرگ تربیت شده بود، در روز ولادت آن حضرت به دست افسران و سربازانش برساند. در روز تشییع پر شکوه جنازه‌اش که بر روی دست هزاران نفر از ارتشی و عامه مردم با چه سوز و گداز و ناله و فریادی حمل می‌شد، در میان سیل جمعیت از جمله رسیدم به حاجی آقای رحمانی که گفتم پدر زرمند ده شهید و امام جماعت روز اول هر ماه در خانه تیمسار شهید بود و نکاتی از اخلاق برجسته آن شهید بزرگوار را بازگو کردیم. از جمله گفتم ببینید خانه تیمسار شهید در فرمانیه، دانشگاه افسری در خیابان امام خمینی، خانه ما واقع در سعادت آباد است، تیمسار می‌توانست به من بگوید وسیله می‌فرستیم. شما برای سخنرانی بیاید دانشگاه، یا اتومبیل خودم را می‌فرستم شما را بیارود، ولی آن افسر شرافتمند که اخلاق اسلامی در تمام تاروپود وجودش ریشه دوانیده بود، خودش آمد در منزل ما، پیاده شد و رنگ در خانه ما را به صدا در آورد، در حالی که سرباز راننده‌اش پشت فرمان نشسته بود، بعد هم در کلاس درس خطاب به دانشجویان گفت خودم رقتم و استاد را آوردم، این همه بزرگواری؟

بارها می‌شد که صبح زود زنگ در را می‌زدند، وقتی در را باز می‌کردیم می‌دیدیم تیمسار است که رفته است نان خریده و برای ما آورده است. آن هم کی، جانشین فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران.

جاوید بهشت جای بادش  
چادر حرم خدای بادش

دینی و وظائفی که به عهده داشت، چیزی از شرکت در جلسات دینی، درس اخلاقی که یکی از روحانیون تدریس می‌کرد و ارتباط با علما و خانواده شهدا و نماز جمعه و نماز جماعت بهتر نبود. اگر کار لازم اداری نداشت، نماز جمعه را ترک نمی‌کرد و خود و دو فرزندش را اغلب در صف نماز جمعه می‌دید، آن هم نه در جایی که چشمگیر باشد، بلکه به صورت ساده و در کناری و بدون لباس نظامی. همیشه با وضو بود، حتی برای انجام کار اداری که آن را هم یک وظیفه دینی می‌دانست، وضو می‌گرفت. همیشه معطر بود، حتی در ماه مبارک رمضان، مفید بود مقداری گلاب در دهان بگرداند و در برخورد هادهاش که روزه‌دار بود، بوی عطر می‌داد. توجه خاصی به بهداشت و نظافت داشت. موقعی که در کوچه یا خیابان یک فرد روحانی را می‌دید که منتظر وسیله است، چه خود راننده بود یا در کنار سرباز راننده‌اش بود، اغلب پیاده می‌شد و روحانی منتظر را سوار می‌کرد. خودش در وسیله را باز می‌کرد و او را سوار می‌نمود و در را می‌بست و بعد سوار می‌شد.

همیشه در سخن از جبهه و ایام جنگ تحمیلی، رهنمودهای امام را که به خود او داده بودند، یا به دیگری از فرماندهان یا در سخنانشان ایراد کرده بودند، آویزه گوش داشت. آنها را از حفظ کرده بود و به عنوان شاهد گفتارش یا اساس کارش بازگو می‌کرد، و با چه ادب و احترامی! امام و رهنمودهای رزمی و دینی آن حضرت و مقام معظم رهبری، برای آن امیر سرفراز سپاه اسلام همه چیز بود. نام آن دو بزرگوار را که به زبان می‌آورد، گوئی با تمام وجود ادای احترام می‌کند. چنانکه گاهی می‌دید گوئی به آن بزرگواران سلام نظامی می‌دهد. بالاتر از آنها، احترام خاصی بود که برای پیغمبر و امامان عالی مقام (ع) داشت، مخصوصاً مولی امیرالمؤمنین (علی ع). گویا سال گذشته یا دو سال پیش بود که کتاب کوچک «علی (ع) چهره درخشان اسلام» را به مناسبت تقارن ولادت آن حضرت در روز ۱۳ ماه رجب امضاء کردم و برایش فرستادم. با وصول آن رنگ زد که از این کتاب پانصد یا هزار جلد (تردید از من است) لازم داریم که روز ۱۳ رجب به افراد اهدا کنیم، از کجا باید خریداری کنیم.

گفتم تیمسار از شعب نشر آن بخواهید، به دو شعبه نشر در تهران مراجعه شده بود، معلوم شد موجودی نداشته‌اند. مجدداً رنگ زد که باید حتماً این را به دست بیآوریم، بهترین کادو است که در روز تولد مولا به افراد می‌دهم، مختصر و مفید و آموزنده و انسان ساز است. گفتم تیمسار باید از قم و مرکز نشر (انتشارات جامعه مدرسین) به دست آورد، ولی حالا عصر روز پنجشنبه و فردا هم جمعه و تعطیل است. فرمود همین الان سرباز می‌فرستم قم، فردا صبح زود آن را بیارود که برای ساعت ۱۰ برسد.

گفتم یک راه دارد و آن این که به حجه الاسلام آقای فاکر اطلاع بدهیم که تیمسار این کتاب را لازم دارند و ایشان دستور بدهند صبح زود در انبار را باز کنند و کتاب را اگر هست در اختیار سرباز قرار بدهند و همین کار را هم کردیم.

فکر کنید عشق و علاقه تیمسار شهید به مولای متقیان (ع) چقدر بود که می‌خواست هر طور شده آن جزوه را که در آن دورنمایی از شخصیت والای امیرالمؤمنین (ع) از گفتار ایسن ابی‌الحدید مسعتزلی

داشت. معمولاً یکی از آقایان روحانیون به نوبت دعوت می‌شد که سه ربع ساعت تا قبل از اذان مغرب پیرامون مسائل اخلاقی سخنرانی کند و بعد نماز جماعت برگزار می‌شد. اغلب اوقات هم پیش نماز حاج آقا رحمانی چیذری، پدر دو شهید بود که خود از افراد با سابقه در انقلاب اسلامی و مورد احترام همگان است.

شرکت‌کنندگان در این مجلس هم بعضی از رجال کشوری و لشکری و افراد خاندان شهدا بودند. من هم با دعوت تیمسار، چند بار با سخنرانی انجام وظیفه کردم. مجلس با حالی بود. شرکت‌کنندگان هم با خضوع خاصی در آن حضور می‌یافتند. غیر از استماع مواعظ و نماز جماعت و گاهی دعای کمیل، سخنی در میان نبود. خانه تیمسار شهید ساده بود و سادگی زندگی تیمسار جانشین فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران را نشان می‌داد. مجلس روضه در زیرزمین خانه برگزار می‌شد که در واقع حسینیه بود. در اتاق کوچک مجاور آن کمدهای ساده با لباس رسمی تیمسار شهید جلب توجه می‌کرد. تیمسار همان جا لباس عوض می‌کرد و دفتر کارش هم بود. طبقه بالا هم سالی کوچک گویا دارای یک یا دو اتاق بود. همسایگان دیده بودند که در روزهای اول ماه که تیمسار شهید طرف عصر روضه داشته، شخصی در بیرون خانه در حالی که چغیه‌ای به سر و صورت بسته بود، جلوی در ورودی را جارو می‌کند و آب می‌پاشد. بعد متوجه می‌شوند که خود سپهبد صیاد شیرازی است. تیمسار راننده خصوصی نداشت و هرگاه راننده بود، سربازی بوده که با وسیله اداری تیمسار را به دفتر کارش یا جلساتی که می‌باید شرکت کند، یا دانشگاه برای تدریس می‌برد. در اوقات دیگر تیمسار خود پشت فرمان اتومبیلش می‌نشست و بچه‌ها را به دبستان و دبیرستان می‌برد، یا برای خرید می‌رفت.

راستی که تیمسار شهید اصلاً در فکر مال و منال و زندگی مرفه نبود. با همه مشقت و مشکلاتی که داشت، فکر و ذکرش متوجه وظیفه و عبادت و ادای به موقع فرائض دینی و تکالیف مذهبی بود.

در مسافرت‌ها به هر شهری که می‌رفت از روحانی شهر دیدن می‌کرد و از او بهره‌های معنوی می‌گرفت. با بیشتر روحانیون ارتباط داشت و همه را برای شناختن خدا و بهره‌وری معنوی می‌خواست. در فکر جاه و مقام نبود. از صبح زود تا پاسی از شب و گاهی تا ساعت‌ها در دفتر کارش در ستاد مشترک بود. ملاقات ما هم با آن سردار سرفراز اسلام در وقت غیر اداری و بعد از ظهرها در دفتر کارش صورت می‌گرفت. بیشتر سخن او از جبهه و دفاع مقدس و توجه به وظائف سربازی اش بود. اگر سخن می‌گفت از اطاعت رهبری و انجام وظایفی بود که به عهده داشت. سرباز و به قول خودش «سرباز کوچک اسلام» بود. برای آن سردار دلاور بعد از انجام فرائض

